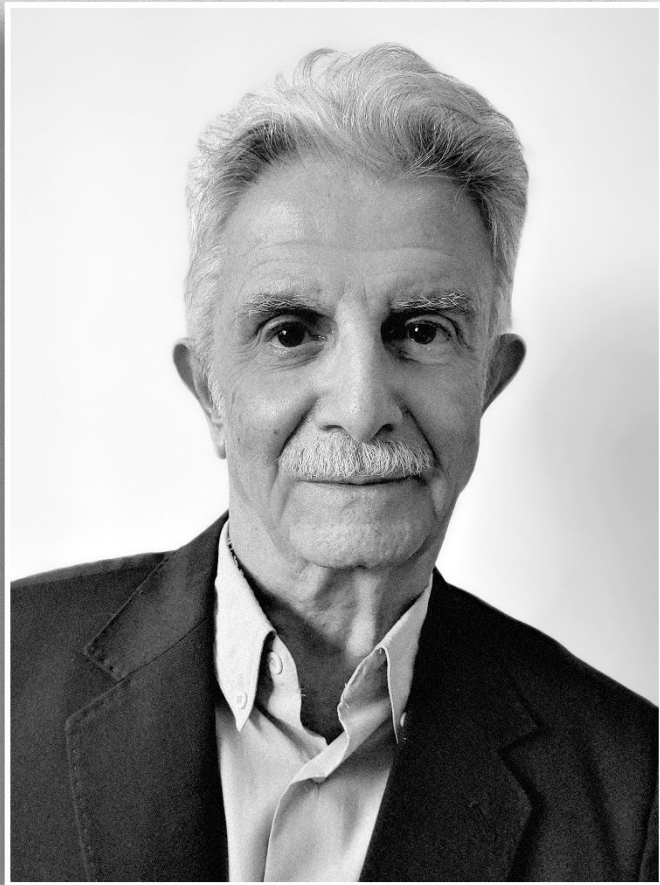


مؤسسه انتشارات فرانکلین در گفت‌وگو با علی صلح‌جو

تصمیم گرفتیم از این شماره به ثبت تاریخ شفاهی ترجمه در ایران معاصر پردازیم. برای این کار طبعاً سراغ افراد مختلف خواهیم رفت که خود جزئی از این تاریخ هستند تا با استفاده از حافظه‌شان بتوانیم نکته‌هایی کمتر گفته‌شده درباره ترجمه‌ها، مترجمان، اتفاقات و جنبش‌های دنیای ترجمه را از زبان آنها بشنویم. این تاریخ شفاهی را که به صورت گفت‌وگو خواهد بود با آقای علی صلح‌جو آغاز کردیم و موضوع صحبت هم مؤسسه فرانکلین است.

خزاعی فر: آقای صلح‌جو، از گفت‌وگوی مقدماتی مان درباره مؤسسه فرانکلین به نظر رسید که این مؤسسه، در حال حاضر و نیز در آن زمان، هم مورد جفا واقع شده هم در موردش مبالغه شده و هم به بسیاری از کارهای مهمی که کرده کمتر اشاره شده است. اگر صلاح می‌دانید گفت‌وگو را در همین مسیر پیش ببریم و با جفایی شروع کنیم که بر فرانکلین رفته است و شاید مهم‌ترین جفا همین باشد که برچسب آمریکایی بودن بر فرانکلین زده‌اند و از ارزش خدمات فرهنگی آن تاحدی کاسته‌اند.

صلح‌جو. در این مورد با شما موافقم. قبل از انقلاب فضای چپ در ایران قوی بود و نطفه فرانکلین هم در آمریکا بسته شده بود. ولی وقتی فرانکلین به ایران آمد مسیر تقریباً متفاوتی را طی کرد که احتمالاً مورد نظر فرانکلین مرکزی هم نبود. آنها فهرستی از کتاب‌های موردعلاقه‌شان را می‌دادند که از میان آنها کتاب‌هایی انتخاب و ترجمه شود و این کتاب‌ها طبعاً همه آمریکایی بودند. ولی من خاطرم هست که در سال ۴۲ که در فرانکلین بودم کتاب خلیج فارس را ویرایش کردم. این کتاب را که آقای احمد اقتداری از افراد بسیار صاحب‌نظر در زمینه خلیج فارس نوشته بود فرانکلین آماده‌سازی کرد و ابن‌سینا یا امیرکبیر هم منتشر کرد. یا مثلاً همان ایام انقلاب مشروطیت آقای رضوانی منتشر شد که بعید می‌دانم این دو کتاب و بسیاری از کتاب‌هایی که بعدها فرانکلین منتشر کرد در فهرست ارسالی فرانکلین مرکزی بوده باشند.



خرزاعی فر: این کتاب‌هایی که شما می‌فرمایید تألیفی هستند و ترجمه نیستند.

صلح‌جو: بله. به نکته خوبی اشاره کردید. این کتابی که مثال زدم سال ۴۲ منتشر شد و آن موقع قاعداً باید همه کتاب‌ها ترجمه می‌بود ولی حتی در میان اولین کتاب‌های منتشر شده هم کتاب‌های تألیفی دیده می‌شود. یا مثلاً از کریم کشاورز کتاب هزار سال نثر فارسی منتشر شد که کتابی تألیفی و بسیار ارزشمند است. به نظرم این کتاب‌ها حاصل تلاش افرادی بوده که نسبت به فرهنگ ایران دلسوزی داشتند. شاید تأسیس سازمان کتاب‌های جیبی که از ابتکارات فرانکلین بود بهترین پاسخ به این ادعا باشد. کتاب‌های جیبی تحولی اساسی در نشر و توزیع کتاب ایجاد کرد و کتاب را به دست طیف وسیعی از خوانندگانی رساند که پیش‌تر یا کتاب نمی‌خواندند یا وسیع خرید کتاب را نداشتند. نکته جالب در مورد این کتاب‌ها این بود که نویسنده بسیاری از آنها غیر آمریکایی بودند.

اصلاً شما همه فعالیت‌های فرانکلین را بگذارید کنار، کار سترگی که غلامحسین مصاحب کرد امکان نداشت بدون فرانکلین انجام بشود و فرانکلین هم بدون مصاحب امکان نداشت این کار را انجام بدهد. اینها شرایطی بود که با هم جور شده بودند و حاصل این همکاری دستاوردهای فرهنگی و علمی زیادی داشت. البته آن موقع تبلیغات شوروی هم قوی بود. در ایران هم چپ نفوذ زیادی داشت. حتی خود ما جوان‌ها هم خیال می‌کردیم اگر کسی نشانی از چپ نداشته باشد اصلاً روشنفکر نیست.

اخیراً آقای به نام مهدی گنجوی کتابی درباره فرانکلین ایران نوشته که رساله دکتری ایشان است. ایشان می‌گویند این فرانکلین بود که باعث شد جلال آل‌احمد انگیزخته شود و کتاب غرب‌زدگی را بنویسد. گنجوی می‌نویسد، «از حیث نظری، این مطالعه و ام‌دار رویکردهای ماتریالیسم تاریخی دیالکتیکی مارکسیستی است» (ص ۳۰). وقتی این جمله را خواندم فکر کردم نگاهی کاملاً منفی به فرانکلین دارد، ولی این‌طور نبود. او فردی است که در غرب تحصیل کرده و روش تحقیق بلد است و مستندات او هم مدارک فرانکلین است که در دانشگاه پرینستون آمریکا بایگانی شده و ایشان به آن مدارک دسترسی داشته و در مجموع پژوهشی همه‌جانبه و واقع‌بینانه کرده است. موارد اندکی هم بود که اشتباه بود. مثلاً یک جا می‌گوید چاپخانه افست را صنعتی‌زاده اول در خیابان قوام‌السلطنه درست کرد و بعد آن را منتقل کرد به خیابان گوته (اسکندری شمالی). اصلاً اسکندری شمالی ربطی به گوته ندارد. خیابان گوته طرف‌های پشت مجلس بود و یک بار هم همان اوایل ما را بردند به آنجا و دستگاه‌های چاپ را نشانمان دادند. یا مثلاً یکی از مدیران سازمان کتاب جیبی جهانگیر افکاری بود که چند سال پیش فوت شد. او هم از چپ‌های برگشته حزب توده بود. در این کتاب اسمش جهانگیر افلاکی ثبت شده است.

خزاعی فر: در این اسنادی که آقای گنجوی بررسی کرده سندی هست که نشان بدهد فرانکلین مرکزی با سیاست‌های آقای صنعتی‌زاده ابراز مخالفت کرده باشد، مثلاً بگوید که فرانکلین در ایران دارد مسیر دیگری را طی می‌کند؟

صلح‌جو: مهم‌ترین مسئله‌ای که خلاف نظر فرانکلین مرکزی بود مسئله مصاحب و دایرةالمعارف فارسی بود. تا زمانی که همایون صنعتی‌زاده سر کار بود، یعنی سال ۱۳۴۷، حرف فرانکلین مرکزی زوری نداشت و صنعتی‌زاده هم با مصاحب کنار می‌آمد و می‌گفت خودتان هرطور صلاح می‌دانید عمل کنید ولی فرانکلین مرکزی نظرش این است که شما کند پیش می‌روید. ولی وقتی علی‌اصغر مهاجر روی کار آمد، مخالفت با شیوة کار مصاحب علنی شد. مهاجر می‌گفت در مکاتباتی که با مرکز داشته آنها می‌گویند چرا دایرةالمعارف این قدر هزینه برداشته و زمان بر شده است و آنها از این پروژه ناراضی هستند و مصاحب هم زیر بار نمی‌رفت. بله، یکی از نارضایتی‌های فرانکلین مرکزی مسئله مصاحب بود.

خزاعی فر: با توجه به اینکه موسسه فرانکلین برخلاف نظر فرانکلین مرکزی فعالیت‌هایش را به ترجمه منحصر نکرده بود، آیا ممکن است که دلیل مخالفت با دایرةالمعارف همین بوده باشد؟

صلح‌جو: البته دایرةالمعارف مصاحب در آغاز قرار بود ترجمه باشد، نه تألیف. در آمریکا دایرةالمعارفی یک جلدی چاپ شده بود به نام کلمبیا وایکینگ و قرار بود همان در ایران ترجمه شود. مصاحب نگاهی انداخته بود به کلمبیا و گفته بود ترجمه صرف این اثر به درد ایران نمی‌خورد. البته از کلمبیا هم استفاده شده ولی فقط سایه‌ای از کلمبیا در دایرةالمعارف مصاحب دیده می‌شود. اتفاقاً فرانکلین مرکزی این کتاب را به کشورهایی که فرانکلین در آنجا شعبه زده بود داده بود و گفته بود آن را ترجمه کنند. نسخه‌ای را که فرانکلین مصر از این اثر تحت عنوان الموسوعه ترجمه کرده بود در دفتر مصاحب بود. این الموسوعه کتابی بود یک جلدی که خیلی هم با بی‌سلیقگی روی کاغذ نامرغوب چاپ شده بود درست شبیه کتاب‌های «شاه‌آبادی». از نظر مصاحب انتشار چنین کتابی اسباب خجالت و آبروریزی بود. کار مصاحب با نمونه مصری آن اصلاً قابل قیاس نبود. حتی امروزه صاحب‌نظران معتقدند اگر بخواهیم برای ایران دایرةالمعارف درست و حسابی تدوین کنیم، پایه آن باید همین کار مصاحب باشد و باید آن را به‌روز کرد.

خزاعی فر: پس فرانکلین به اسم اینکه دارد کلمبیا را ترجمه می‌کند با بودجه مؤسسه شالوده یک دایرةالمعارف فارسی را پی‌ریزی می‌کند. کمی هم از صفات و خصلت‌های آقای صنعتی‌زاده بگویید. ایشان چه میزان با ادب و فرهنگ و بزرگان ایران آشنایی داشتند

که توانستند دست به چنین فعالیت‌های فرهنگی گسترده و نوآورانه بزنند؟

صلح‌جو: آن موقع که ما جوان بودیم آقای صنعتی‌زاده به چشم ما کسی می‌آمد دارای عزم و روحیه تهور و ابداع. مدام دنبال نوآوری بود و البته استانداردهای بالایی هم داشت. پروژه‌های بزرگی را راه می‌انداخت، می‌داد دست یک نفر و بعد می‌رفت سراغ پروژه بعدی. و وقتی پروژه‌ای را می‌داد دست یک نفر، نمی‌آمد ازش بپرسد که چه می‌کنی و چه نمی‌کنی. خیلی به او آزادی می‌داد ولی در انتخاب آدم‌ها بسیار دقت می‌کرد و همیشه با بهترین‌ها کار می‌کرد. دریابندری انتخاب بسیار خوبی بود. مصاحب هم گرچه اخلاق خاصی داشت و هرکسی نمی‌توانست با او کار کند ولی در زمینه کارش بهترین بود. تا جایی که من می‌دانم صنعتی‌زاده بیشتر اهل راه‌انداختن پروژه‌های فرهنگی بود تا پرداختن عملی به مطالعات ادبی و فرهنگی. ولی بعدها که از فرانکلین کنارش گذاشتند، انگیزه‌های فرهنگی بیشتری پیدا کرد و یکی دو تا کتاب از هخامنشیان و تاریخ ایران باستان ترجمه کرد و این نشان می‌داد که قلباً فرهنگی است و به تاریخ باستانی ایران توجه دارد. ولی ظاهر زندگی‌اش جور دیگری بود. ماشینی که سوار می‌شد همیشه تک بود. هیچ‌وقت نظیر ماشین او را در تهران نمی‌دیدیم. گران‌ترین ماشین‌ها را سوار می‌شد. یادم است یک بنز کروکی سقف کوتاه قرمز و یک سگ نژاددار هم داشت. ولی در باطن خادم فرهنگ بود. انگار فرمولی داشت که با بهترین‌ها کار کند و به آنها اعتماد کند و آزادی بدهد. فرانکلین خیلی از چپ‌ها را جمع کرده بود درون خودش. بعضی‌ها می‌گفتند ساواک فکر کرده که چپ‌هایی که برگشته‌اند ممکن است دوباره فیلشان یاد هندوستان کند و لذا اگر همه آنها در یک جا جمع باشند بهتر می‌شود آنها را تحت نظر گرفت. ولی من تصور نمی‌کنم که ساواک این افراد را انتخاب می‌کرد و مثلاً به آنها می‌گفت تو برو در فرانکلین کار کن. وجود خود دریابندری باعث می‌شد بسیاری از چپ‌ها به آنجا جلب شوند. چپ‌هایی که در فرانکلین کار می‌کردند چپ برگشته بودند. من وقتی با کسانی امثال حمید عنایت و میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، هر دو قبلاً چپ، در فرانکلین آشنا شدم، چیزی جز دانشمندان دموکرات منش در آنها ندیدم. به نظر من اینها در واقع کسانی بودند که رفته بودند آن طرف ولی به هر دلیلی بریده بودند و بیشترشان فکر می‌کردند که از طریق فرهنگ بیشتر می‌شود به جامعه کمک کرد تا از طریق تشکیلات.

خزاعی‌فر: ظاهراً در کانون پرورش فکری هم تقریباً وضعیت مشابهی وجود داشته است...

صلح‌جو: بله فرانکلین به کانون پرورش فکری کمک کرده است. اصلاً نورالدین زرین‌کلک از فرانکلین رفت به کانون. سال ۴۲ که من به فرانکلین رفتم فرانکلین یک بخشی داشت به نام

آتلیه. رئیس آتلیه فردی بود به نام هرمز وحید که خیلی خوش فکر و بلند نظر بود. دوروبر وحید افرادی جمع شده بودند مثل همین نورالدین زرین کلک، و نقاشی به نام زمان زمانی که بعداً رفت آمریکا. فیروز شیروانلو و آراییک باغدا ساریان هم آنجا بودند و از فرانکلین رفتند به کانون. فرانکلین تشعشعاتی داشت که به هر جا که نیازی بود می رفت و اثر می کرد.

خزاعی فر: فعلاً بحث درباره جفا به فرانکلین را عجلتاً همین جا ختم کنیم و به موضوع مبالغه درباره فرانکلین بپردازیم. تنها موردی که شنیدم درباره فرانکلین مبالغه شده نقش این مؤسسه در مسئله ویرایش است. برخی حتی گفته اند که ویرایش اصلاً از فرانکلین آغاز شد و پیش از آن نبود و بعد از آن هم هر چه بود تحت تأثیر فرانکلین بود. قبل از اینکه صحبت در این مورد را شروع کنیم مایلیم ابتدا کمی درباره ارتباط خودتان با فرانکلین در مقام ویراستار صحبت کنید. شما چطور شد که در فرانکلین استخدام شدید و در بدو استخدام چه تجربه ای در زمینه ویرایش داشتید و چطور صلاحیت شما را تعیین کردند؟

صلح جو: من سال ۱۳۴۱ در هجده سالگی دیپلم گرفتم. اواخر همین سال بود که آگهی استخدام کارمند در فرانکلین را در روزنامه دیدم. رفتم دفتر فرانکلین دیدم عده زیادی حدود ۵۰ نفر از بیرون تا داخل پله های ساختمان جمع شده اند. نام نویسی کردند و به هر چند نفر گفتند روز فلان بیایند برای مصاحبه. روزی که نوبت من بود رفتم داخل اتاق دیدم کسی نشسته است که بعدها دانستم نجف دریابندری بوده. از من پرسید: «مدرکت چیه؟». گفتم: «دیپلم طبیعی.» یک کتاب فارسی به من داد گفت: «یک پاراگراف آن را بخوان.» خواندم. بعد یک کتاب انگلیسی تقریباً ساده داد. یک پاراگراف از آن را هم خواندم و استنباط خودم را از متن توضیح دادم. بعد پرسید به خواندن کتاب علاقه مندم. گفتم: «خیلی!». من آن موقع عاشق کتاب های کار آگاهی و پلیسی بودم و هر چه به دستم می رسید می خواندم. بعد گفت: «خبرت می کنیم.» فکر می کنم اواسط اسفند ۴۱ بود که پستی نامه ای از فرانکلین به خانه ما آورد که می گفت من پذیرفته شده ام. فرانکلین آن موقع آپارتمانی چهار طبقه بود در کوچه پهن و کوتاه البرز که دبیرستان البرز هم در انتهای آن قرار داشت. طبقه اول اتاق صنعتی زاده و معاون مالی علی نوری بود که بعداً علی صدر به جایش نشست. طبقه دوم دفتر دایرة المعارف فارسی بود که خود مصاحب و احمد آرام پای ثابتش بودند. نیمه مقابل این طبقه هم به دفتر مجتبی مینوی اختصاص داشت که قرار بود پروژه های فرهنگی را اداره کند که ظاهراً به نتیجه نرسید. در طبقه سوم «بخش غلط گیری» و در نیمه مقابلش «بخش آتلیه» بود. طبقه چهارم هم اتاق دریابندری بود. درست یادم نیست، اما به گمانم دکتر فتح الله مجتبابی هم در این طبقه مستقر بود. من و سه چهار نفر دیگر بخش غلط گیری بودیم. منظور از غلط گیری همان کاری است که سال ها بعد عنوانش «نمونه خوانی» شد. حدود شش ماه بعد از آمدن من آقای

ایرج پارسی‌نژاد آمد و سرپرست قسمت ما شد و یک سال بعد رفت. در این بخش دو نفر هم بودند که یکی از آنها حسین ایوبی زاده بود. کار این دو نفر این بود که با دوچرخه به خانه یا دفتر مترجمانی که فرانکلین به آنها کار داده بود می‌رفتند و هر چند صفحه‌ای را که ترجمه کرده بودند می‌گرفتند و ترجمه‌ها را بر اساس اینکه کدام چاپخانه قرار است آنها را چاپ کند به آن چاپخانه می‌بردند و بعد صفحات ستونی دراز را که به طریق سربی حروف‌چینی شده بود همراه با صفحات دست‌نوشته مترجم یا مؤلف که به آن «خبر» می‌گفتیم برای ما می‌آوردند که غلط‌گیری کنیم. یک نفر نسخه‌ی خبر را می‌خواند و نفر دیگر به نسخه‌ی حروف‌چینی شده نگاه می‌کرد و هر جا غلط یا جاافتادگی می‌دید آن را اصلاح می‌کرد. این کار معمولاً تا سه نوبت برای اعمال اصلاحات به چاپخانه می‌رفت و برمی‌گشت و در نوبت سوم که دیگر بیشتر اغلاط اصلاح شده بود مهر مخصوص اجازه‌ی چاپ را روی آن می‌زدیم تا به چاپخانه برود چاپ شود. کتاب‌ها به اصطلاح فرم‌به‌فرم چاپ می‌شد و هر فرم شانزده صفحه بود. بعد از رفتن آقای پارسی‌نژاد که در آن زمان پایان نامه‌ی دکتری‌اش را می‌نوشت من سرپرست شدم.

خزاعی فر: پس شما ویرایش نمی‌کردید. نمونه‌های چاپخانه را با نسخه‌ی دست‌نویس مترجم مقابله می‌کردید و اغلاط را مشخص می‌کردید.

صلح‌جو: بله. کار ما فقط مقابله بود. و چون دانشی در مورد موضوع کتاب هم نداشتیم از حیث صحت محتوا هم نمی‌توانستیم دخالت کنیم. البته اگر به مواردی برمی‌خوریم از آقای پارسی‌نژاد یا دریابندری می‌پرسیدیم. اما باید چشم دقیقی می‌داشتیم که بتوانیم غلط‌ها را بگیریم. اتفاقاً به نظر من همین غلط‌گیری‌های دقیق بود که در آن زمان کتاب‌های فرانکلین را بین سایر کتاب‌ها شاخص کرد چون ناشرهای دیگر بودجه و بضاعت داشتند دست‌گاه غلط‌گیری مفصل فرانکلین را نداشتند. البته ممکن است بعضی از ترجمه‌ها مسیر دیگری را طی می‌کرد؛ یعنی دریابندری یا افرادی در سطح او خارج از فرانکلین متن را یک بار نگاه می‌کردند و بعد می‌فرستادند به چاپخانه و بعد از حروف‌چینی می‌رسید به دست ما. اما من شخصاً هیچ دست‌نوشته‌ی ندیدم که قلم دیگری روی آن کار کرده باشد. بله اوضاع چنین بود و ویرایش به آن معنی در کار نبود.

البته پیش از آنکه من در اردیبهشت ۱۳۴۲ به فرانکلین بروم، در ۱۳۳۹ فرانکلین افرادی را به آمریکا فرستاده بود تا با کار ویرایش آشنا شوند. رضا اقصی، احمد آرام، محمود بهزاد، فتح‌الله مجتبابی، و ابوالقاسم قربانی در میان اینها بودند. این افراد در یک دوره سه‌ماهه آموزشی به دانشکده تربیت معلم دانشگاه کلمبیا اعزام شدند تا با اصول تدوین و ویرایش کتاب‌های درسی ابتدایی و متوسطه آشنا شوند. البته این دوره خاص کتاب‌های درسی بوده نه ویرایش متون ترجمه. پس از پایان این دوره اینها به ایران برگشتند و سازمان کتاب‌های درسی،

احتمالاً به ریاست دکتر محمود بهزاد، معروف به پدر زیست‌شناسی ایران، تشکیل شد و انقلابی در تدوین کتاب‌های درسی به سبک مدرن ایجاد شد. به‌هرحال وقتی من وارد فرانکلین شدم بخشی به نام ویرایش نبود. اصلاً واژه «ویرایش» ساخته نشده بود. بخشی بود با عنوان ادیتوریال که مدیر آن هم دریابندری بود. دو سال پس از آنکه در بخش غلط‌گیری کار کردم، به بخش ادیتوریال منتقل شدم. جریان از این قرار بود که وداع با اسلحه دریابندری منتشر شده بود و من آن را خوانده بودم و یادداشت‌هایی در حاشیه آن نوشته بودم. این یادداشت‌ها را به دریابندری نشان دادم و او یک هفته بعد دستور داد مرا به بخش ادیتوریال منتقل کردند. بعدها بخش ویرایش با آمدن آقای کریم امامی در ۱۳۴۷ و همکاری احمد سمیعی که قبل از او به فرانکلین آمده بود نظم پیدا کرد و برای هر ویراستار دستیار ویراستار تعیین شد و من شدم دستیار دکتر میرشمس‌الدین ادیب سلطانی. ابوالحسن نجفی در ۱۳۴۹ از دانشگاه اصفهان به فرانکلین آمد.

خزاعی فر: فرمودید با آمدن آقای امامی ویرایش در فرانکلین نظم پیدا کرد و در بخش ادیتوریال افرادی بودند که کارشان رسماً ویرایش بود. سؤال من این است که آیا این ویرایش‌ها از خط‌مشی واحد و مدونی پیروی می‌کرد؛ یعنی آیا فرانکلین سیاست خاصی برای کیفیت ویرایش داشت یا اینکه کم‌وکیف ویرایش تابع نظر و سلیقه افراد بود.

صلح‌جو: نه، سیاست و روش خاصی در میان نبود. اصولاً آن‌قدر که فرانکلین در بیرون به مبتکر ویرایش معروف شده بود در داخل روش‌مندی خاصی در کار نبود. منظورم این است که دستورالعملی از آمریکا برای ویرایش به فرانکلین نرسیده بود. افرادی هم دور هم ننشسته بودند که تعیین کنند ویرایش چگونه باید انجام شود. آنچه بعدها فرانکلین و ویرایش را شکل داد، اعتبار ادبی دریابندری و قبل از او منوچهر انور و سیروس پرهام و اعتبار علمی مصاحب بود که بهترین مترجمان و نویسندگان را به همکاری با فرانکلین جذب کرد. بله ویرایش در فرانکلین طبعاً تابع فهم و سلیقه ویراستارها بود. ببینید مفهوم ویرایش در آمریکا بسیار متفاوت است از مفهوم ویرایش در ایران. نوشته‌های نویسندگان غربی از نظر املائی و انشایی چندان مشکل ندارد و معیارهای زبانی تقریباً تثبیت شده‌اند. اما در اینجا ویرایش به معنای مدرن تازه در حال شکل‌گیری بود و طبعاً گرایش فردی در آن مؤثر بوده. از گرایش منوچهر انور در دوره ریاستش اطلاع ندارم، اما دریابندری خیلی اهل دخالت در متن نبود. دریابندری اساساً خودش عملاً ویرایش نمی‌کرد. بیشتر سعی می‌کرد کار ترجمه به اهلس سفارش داده شود. در آن دوره چندان نگران این نبودند که جمله به سالم‌ترین صورت دستوری به فارسی ترجمه یا نوشته شده باشد. این گرایش بیشتر با کار سمیعی شروع شد. البته قبل از فرانکلین هم ویرایش در ایران سابقه داشته است. من در فصل آخر کتاب نکته‌های ویرایش بحثی دارم با

عنوان «ویرایش، ما و دیگران». آنجا به‌طور خلاصه به مسیر ویرایش اشاره کرده‌ام. بله ما قبل از اینکه فرانکلین بیاید ویرایش داشتیم. به نظر من محمد قزوینی یکی از بزرگ‌ترین ویراستاران بوده ولی ویراستاری او با ویراستاری فرانکلین فرق داشته. بنگاه ترجمه و نشر کتاب و انتشارات نیل هم بوده. مجلهٔ سخن به سردبیری خانلری هم به ویرایش خدمت کرده است. مجلهٔ سخن بخشی داشت به نام بحث لغوی. هر ماه که سخن در می‌آمد یک نفر یک لغت یا ترکیبی را پیدا کرده بود که ناجور یا نادرست به کار رفته بود. دربارهٔ آن لغت بحث می‌کردند و نظر می‌دادند. آنها در واقع نکته‌های ویرایش بود. ویرایش تحت سلیقه‌های مختلف بوده در ایران و هیچ چیز دیکته‌شده به آن صورت نبوده و نمی‌توانسته هم باشد. ولی وقتی این جمع حرکت کرد، آهسته‌آهسته به طرف نوعی یک‌دستی پیش رفت. در زمان دریابندری حدود ۱۳۴۴ جزوه‌ای کوچک در آمد که متأسفانه تاریخ و نام تهیه‌کننده ندارد. عنوان آن بود «سفارشی چند به مترجمان». در این جزوه اولین بار بود که کسی هشدار می‌داد که این قدر «می‌باشد» ننویسیم چون در فارسی «است» و «هست» هم داریم. به سبب همین هشدار بود که کاربرد «می‌باشد» یک‌مرتبه به‌طور محسوسی در ترجمه‌ها کم شد. البته در این کتاب چیزهای دیگری هم آمده بود. مثلاً دو ستون «بنویسیم» و «ننویسیم» درست کرده بود که پیشنهاد می‌کرد از جهت رسم‌الخط کلمات را چگونه بنویسیم و چگونه ننویسیم. احتمالاً این بخش جزوه کار دکتر مصطفی مقربی بوده. سال‌ها بعد در ۱۳۶۵ ادیب سلطانی کتابی منتشر کرد دربارهٔ نحوهٔ آماده‌سازی کتاب که بسیار صدا کرد. اینها سبب اقتدار فرانکلین شد. البته خاطریم هست که بعدها هم احمد سمیعی و هم کریم امامی نقدی جاندار در مجلهٔ نشر دانش به کتاب ادیب سلطانی نوشتند و نادرستی‌ها و نارسایی‌هایی بنیادی را در آن باز نمودند.

خزاعی‌فر: با این ترتیب ویرایش در معنای وسیع آن با فرانکلین شروع نشد ولی در فرانکلین به این دلیل که کتاب‌ها باید ویرایش می‌شد و نیز جمعی از بزرگان فارسی‌دان در آنجا مشغول به این کار بودند کم‌کم نوعی ویرایش پا گرفت که هدفش اصلاح ساختار و رتوریک جمله با دست‌بردن در جملهٔ نویسنده بود. حالا اجازه بدهید بپردازیم به بخش سوم گفت‌وگو و آن صحبت راجع به آن دسته از خدمات فرانکلین است که کمتر به آنها اشاره شده است.

صلح‌جو: یکی از مهم‌ترین این خدمات همین دایرة‌المعارف فارسی مصاحب بود که من افتخار داشتم چند سالی با آن همکاری کنم. برای اینکه بفهمیم چه زحمتی روی این دایرة‌المعارف کشیده شده کافیس آن را با همتایان آن در کشورهای دیگر مثلاً مصر مقایسه کنیم. پیدا کردن خود مدخل‌ها کار بسیار دشواری بوده و فقط افراد جامع‌الاطراف مثل مصاحب و احمد آرام از پس این کار برمی‌آمدند که این همه مدخل را تعیین کنند. این افراد

در همان اوایل تشکیل فرانکلین در سال‌های ۳۴ و ۳۵ نشست‌ها و منابع علمی، ادبی، تاریخی، جغرافیایی و رشته‌های دیگر را بررسی کرده و نسبت به آن زمان تقریباً تمام مدخل‌های لازم را تعیین کرده‌اند. فقط کسانی که به کار تدوین دایرةالمعارف آگاهی دارند می‌توانند دشواری و پیچیدگی این کار بی سابقه را تصور کنند. می‌دانید که نوشتن مقالات دایرةالمعارف را، به علت نیاز به ارجاعات درونی، تا زمانی که همه مدخل‌ها تعیین نشده باشند، نمی‌توان آغاز کرد. مصاحب ریاضیدان از این نظر (پیوند ارگانیک بین مدخل‌ها) کاری شگفت کرده است. مصاحب در واژه‌سازی نیز قوی و پیشگام بود. ساختن واژه‌های تلفیقی چون «برق‌اطیس» در برابر electromagnetic و مصدرهای «اکسایش» (اکسیداسیون) و «آبیدن» (نیدرانه) به تهور علمی نیاز داشت. محصول گروه معروف به «اصحاب چهارشنبه» متشکل از مصاحب، احمد آرام، صفی اصفیاء، حسین گل‌گلاب، مصطفی مقربی و ناصح ناطق نیز فرهنگ اصطلاحات جغرافیایی بود. این گروه چهارشنبه‌ها می‌نشستند و برای اصطلاحات جغرافیایی انگلیسی معادل‌سازی می‌کردند. مثلاً «شاخابه» در برابر tributary. کسی که کتاب جغرافیایی یا تاریخی ترجمه می‌کند ارزش این معادل‌هایی را که در دایرةالمعارف مصاحب برای اعلام پیدا شده به خوبی درک می‌کند. یادم است روزی مصاحب داشت روی مقاله «قاطر» کار می‌کرد. می‌دانید که معروف است این حیوان در پرتگاه‌های کوهستانی بسیار باریک می‌تواند به راحتی بار ببرد و سقوط نکند. در متن انگلیسی در توصیف این ویژگی sure-footed به کار رفته بود. مصاحب رو کرد به آرام و پرسید برای این کلمه چه بگذاریم. یک دقیقه نگذشته بود که هر دو روی «سخت‌گام» توافق کردند. اصحاب دایرةالمعارف همه دانشمند بودند. شفیع کدکنی و زریاب‌خویی هم بودند که مصاحب برای آنها احترام خاصی قائل بود. احمد بطحایی هم بود که متأسفانه در دریا غرق شد. فریدون بدره‌ای، ابراهیم مکلا، و هرمز همایون‌پور هم بودند.

از خدمات دیگر فرانکلین تحولی بود که در زمینه چاپ مدرن و گرافیک مدرن ایجاد کرد. بعد از رفتن وحید، بهمن فرسی رئیس آتلیه شد که هنرمند آوانگاردی بود. کتاب‌های درسی قبل از فرانکلین شکل و شمایل بسیار افتضاحی داشت. این کتاب‌ها را پرویز کلانتری و همکارانش مدرن کردند. یا شاهنامه بایسنقری که فرانکلین درآورد از لحاظ چاپ رنگی کار بزرگی بود. کتاب حافظ را هم که بعدها یونسکو درآورد و وزنش تقریباً ده کیلو می‌شد. آن حافظ را در یونسکو ایرج پارسی بر چاپش نظارت کرد که خود پرورده فرانکلین بود.

خزاعی فر: نکته‌ای که برای من جالب است این است که مؤسسه‌ای می‌آید، کتاب را تا مرحله چاپ آماده می‌کند، بعد آن را به ناشران دیگر واگذار می‌کند و فقط درصدی از فروش را می‌گیرد. می‌دانم فرانکلین در اساس مؤسسه‌ای غیرانتفاعی بوده ولی از طرفی

دیگر می‌بینیم درگیر کارهای اقتصادی و انتفاعی متعدد دیگر هم بوده است. به نظر شما فرانکلین چرا امتیاز چاپ را به ناشران خصوصی واگذار می‌کرد؟

صلح‌جو: من معتقدم این کار فرانکلین بسیار حرکت پرتثیری بود و باعث شد که ناشران ایرانی تقویت بشوند و با چاپ و نشر مدرن آشنا بشوند ولی حقیقتاً نمی‌دانم که این فکر از کجا آمده و آیا فکر خود صنعتی‌زاده بوده یا نه. این را می‌دانم که فرانکلین مرکزی به همایون صنعتی‌زاده نگفته بود که تو برو کارخانه نیشکر درست کن و از تفاله نیشکر کارخانه کاغذسازی درست کن. آنها طبعاً دلشان می‌خواست در محدوده بودجه‌ای که می‌دادند فرانکلین خودش را محدود به ترجمه کتاب‌های آنها بکند ولی با آن پول نمی‌شد این همه کار کرد که صنعتی‌زاده کرد. شعبه فرانکلین قرار بود در ۲۵ کشور راه‌اندازی بشود ولی شعبه‌ای که شکوفا شد فقط شعبه تهران بود و بعد از آن فکر می‌کنم شعبه برزیل بود یا مکزیک که فقط سه سال دوام آورد. همه آنها منحل شدند. در ایران به‌غیر از شعبه تهران شعبه تبریز فرانکلین هم تأسیس شد. و بعد فعالیت‌های فرانکلین به افغانستان هم گسترش یافت. در شعبه مرکزی فرانکلین آدمی بود به نام دیتوس اسمیت که اسمش در فرانکلین برده می‌شد. او چند بار گفته بود همایون صنعتی‌زاده بهترین مدیری بود که فرانکلین تهران می‌توانست انتخاب کند. یک چیزهایی دیده بودند که از او تعریف می‌کردند. البته احتمالاً تأثیر فرهنگیان وطن‌دوستی را که دور و بر او بودند نباید از نظر دور داشت. ☺